

# فرید

## مریدی که نامراد شد

اینک خنجر نیز ، بران ، بیدادگر و کور روزگار ، قلبی آکنده از امید و هدف های انسانی را بیرحمانه شکافت .  
بادریغ و سوگمندانه که دست آشنا (دست خودش ) آن خنجر را به جانب آنقلب رهنمون شد . آری فرید این انسان  
هدفمند و نستوه را هجر میهن ، اندوه بیچاره گی هم میهنان و دربند بودن هرد و ، آنقدر فشرود و له کرد که به ترک گفتن  
عزیز ترین داشته اش ( زنده گی ) واداشت .

فرید در نوجوانی آوانیکه تازه (( پشت لب سیاه کرده بود )) سرنوشتش را با سرنوشت مردم و میهن گره زد و تا واپسین  
دم زنده گی به آن وفادار ماند

او که در پنجاه و پنجمین سال سده ی پار ترسای چشم و گوش به جهان کشود پس از پنجاه و پنج سال زنده گی پر بار و  
هدفمند دور از میهن در سرزمین بیگانه با داغ در بند بودن مردم و میهن ، بازنده گی پدرود گفت .  
فرید را همه بمثابه انسان جدی ، مصمم ، دلاور و نترس ، دوستدار زنده گی ، دنیا و خانواده میشناختند . ولی پس از آنکه  
تاریکی و جهل بر میهن چیره گشت همانند همه انسانهای دراک و حساس دگر گون گشت بویژه پس از دیدن و شنیدن کنش  
های دد منشانه و سفاکانه ی اشرار که روز تا روز ددمنشانه تر و غیر انسانی تر میشد تاثیر ژرف بر روان او میگذاشت که  
سر انجام تراکم این رنج ها به بیماری روانی انجامید .

دورویداد درد انگیز و جانکاه ، یکی ویران شدن کابل در نبرد های بین المجاهین درسال های بین ۱۳۷۱ -  
۱۳۷۶ خورشیدی و به خاک و خون افتادن شهر وندان بیچاره و بی وسیله و دو دیگر کشته شدن دوکتور نجیب الله بدست  
آی ، اس ، آی و گماشته گان آن ، ضربات خورد کننده ای بودند که بر روان حساس فرید فرود آمدند و به گفته  
ی ناهید همسر و همدم روز های دشوارش ، پس ازین دو رویداد حالش وخیم شد و خود آزاری مهلکی دامن  
گیرش گردید . ناهید میگوید که فرید پیوسته میگفت : میهن و دوکتور نجیب الله را به  
ناحق ترک کردیم . این ((ناجوانی )) ما غیر قابل بخشودن است .

آری فرید آدم رفیق دوست و میهن دوست بود . سالهای میانی دهه ی هشتاد ترسای بود درانسال نیز اشرار رهن ،  
جوان هدفمند و وطن پرستی را که مصروف حراست و تامین امنیت شاهراه سالنگ بود بزدلانه کشته بودند ، مرگ  
آنجان که خلیل ((خسرو )) نام داشت ، همه را خیلی متأثر ساخته بود ، من ((اوجرکی )) در آنباره نوشته و در  
روزنامه ی انیس نشر کرده بودم در مراسم خاک سپاری خلیل ، فرید زیاد میگریست وقتی مرا دید با لحن شدید از من  
خواست که با نوشته ی یاد خلیل را گرامی بدارم ، وقتی برایش حالی کردم که این کار صورت گرفته بسیار شاد شد .

درآنزمان کسی چه میدانست که من و فرید و هزاران دیگر غریب و بی میهن میشویم ، فرید مرید به  
ما پدرود میگوید آنهم با مرگ نابه هنگام و روان سوز ، نا مراد میشود .

و اینک حالا که بیاد خود فرید کاغذ سیاه میکنم امواج سوزنده ی اندوه ، تن و روانم را میآزارد .

بسیار آرزو داشتم که در واپسین لحظات زنده گی فرید با او میبوم و پاسخ پرسش های همه را که چرا (( اینطور کردی ؟ )) را ازدهانش میشنیدم ولی سوگمندانه که چنین نشد. در واپسین لحظات ، تنها کسیکه بالای سرش بود و همین پرسش (( چرا ؟ )) برزباتش ، باز هم ناهید همراه جدایی ناپذیرش بود که بادریغ و درد اوهم نتوانست پاسخش را بگیرد ، فرید دیگر توانایی ورمق پاسخ دادن نداشت. ولی فرجامین نگاه بی رمقش نمایانگر اندوه ژرف و جانکاهی بود که سال ها او را همراهی کرده بود .  
مرگ فرید و انسانهای پردرد همانند او که سال هاست ادامه دارد قربانیان دیگری را نیز در راه دارد ، تازمانیکه میهن و مردم که در آتش بیداد و تجاوز میسوزند آرام و آباد و بهروز نشوند این روند ادامه خواهد داشت .

پایان

ناهید مرید ، لالا سرور مرید ، مرید مرید ، بری مرید ، فقیر جان ، جناب ارغندیوال ، شاه محمود ارغندیوال ، مسعود ارغندیوال و خانواده های مرید و ارغندیوال همه دوستان و رفیقان شان ، مرا در سوگ خود شریک بدانند .

بیایید که همه ی ما یکجا بگوییم روان منزله ی فرید مرید شاد باد !